

نقد معانی فرعی استفهام در آثار بلاغت‌پژوهان فارسی

سید محمدرضا ابن‌الرسول*، مرضیه قربان‌خانی**

تاریخ دریافت: ۹۴/۳/۵ تاریخ پذیرش: ۹۴/۷/۲

A Criticism of Indirect Meanings of Interrogatives in Works of Persian Rhetoricians

S. M. R. Ibnorrasool*, M. Ghorbankhani**

چکیده

عبارات غیر خبری به ویژه طلبی در هر زبانی، پرکاربرد است. استفهام، امر، نهی، ندا و تمنی از گونه‌های جملات طلبی به شمار می‌روند. هر یک از این گونه‌ها در اصل برای رساندن معنی خاصی وضع شده‌اند؛ اما از آنجایی که گاه به دلایل بلاغی از معنی اصلی خود خارج شده، بر معانی غیر مستقیمی دلالت می‌کنند و این معانی ثانوی با توجه به بافت و قراین موجود در کلام قابل تشخیص است، بلاغت‌پژوهان تلاش نموده‌اند ضمن بررسی این گونه‌ها، معانی فرعی آنها را برشمردند. گاه برخی نویسندگان کتب بلاغی به منظور نوآوری و براساس سلاقی شخصی، برای برشمردن معانی غیر مستقیم از عناوینی استفاده می‌کنند که با اندکی تأمل می‌توان دریافت این عناوین در اصل همان عناوینی است که دیگر بلاغت‌پژوهان به آن اشاره داشته‌اند و تنها تفاوت آن، در نام‌گذاری است. این مقاله با رویکردی نقدگونه قصد دارد به بررسی این عناوین در کتب بلاغی بپردازد و نشان دهد که بسیاری از این عناوین به ظاهر جدید در واقع همان عناوین پیش‌گفته کتب بلاغی است.

کلیدواژه‌ها: بلاغت، انشای طلبی، استفهام، معانی

غیرمستقیم.

Abstract

Non-declarative expressions especially the optative ones are used a lot in every language. Interrogative, imperative, negative, vocative, and optative expressions are considered the versions of optative sentences. Each of these versions is used for expressing a particular meaning. However, as they are sometimes deviated from their original meaning, just due to eloquent reasons, they denote an indirect meaning, which is detectable on the basis of the context of use. The experts of eloquence have tried to investigate the secondary meanings in addition to investigating these versions. Sometimes some of the eloquence authors, in order to innovate and on the basis of their personal tastes, use a kind of titles to study the indirect meanings by thinking of which we can realize that these titles are the same as the titles to which other experts have referred and the only difference relates to the choice of entitling. This article, having a critical approach, aims at investigating these titles in the books of eloquence and showing that a majority of these so-called new titles are the same as those aforementioned titles in the books of eloquence.

Keywords: eloquence, optative expression, interrogative, indirect meanin.

*دانشیار گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه اصفهان.

Ibnorrasool@yahoo.com (نویسنده مسئول)

**دانشجوی دکتری زبان و ادبیات عربی دانشگاه اصفهان.

* Associate Professor, Department of Arabic Language and Literature, University of Isfahan
**Ph.D candidate in Arabic Language and Literature, foreign languages faculty, Isfahan University

مقدمه

بلاغت پژوهان کلام را به خبر و انشا تقسیم می‌کنند. انشا خود به دو گونه انشای طلبی (انشایی که در آن متکلم درخواستی دارد) و انشای غیر طلبی (که در آن درخواستی مطرح نیست) تقسیم می‌شود. انشای طلبی در بلاغت عربی به پنج قسم امر، نهی، استفهام، تمنی و ندا تقسیم می‌شود که هر کدام از آنها در اصل برای رساندن یک معنی خاص وضع شده‌اند؛ از جمله: استفهام: برای طلب درک شیء مجهول، امر: برای درخواست انجام فعل از مخاطب بر وجه استعلا و الزام، نهی: برای درخواست عدم انجام فعل از مخاطب بر وجه استعلا و الزام، ندا: برای طلب اقبال مخاطب، و تمنی: برای درخواست شیء محبوب و مطلوب که امید به آن نمی‌رود و وقوع آن مورد انتظار نیست. اما گاه این گونه‌های طلبی به دلایل بلاغی از معانی اصلی خود خارج شده، بر معانی غیر مستقیمی دلالت می‌کنند و بلاغت پژوهان فارسی و عربی نیز در بررسی این گونه‌های طلبی، به جمع‌آوری نمونه‌های این معانی غیر مستقیم پرداخته‌اند و فهرستی از این معانی را با ذکر مثال در کتب بلاغی آورده‌اند که عناوین این معانی غیر مستقیم، در بیشتر کتب بلاغی یکسان است؛ اما گاه برخی بلاغت پژوهان با ذکر مثال‌هایی سعی داشته‌اند معانی غیر مستقیم جدیدی به معانی کتب سابق بیفزایند که در پاره‌ای موارد موفق بوده اما در پاره‌ای دیگر، به نوعی می‌توان عناوین انتخابی آنان را قابل نقد دانست؛ چرا که در واقع این عناوین در اصل عناوینی است که دیگر کتب بلاغی نیز به آن اشاره داشته‌اند و تنها نام‌گذاری آن متفاوت است. در این مقاله به نقد این عناوین جدید در مورد گونه استفهام می‌پردازیم و بدین منظور، ابتدا برخی از معانی غیرمستقیم این گونه را (و نه همه آنها را) که مورد قبول اکثر بلاغت پژوهان است ذکر کرده، سپس

با اشاره به عناوین جدید برخی کتب، می‌کوشیم نشان دهیم این عناوین جدید، همان عناوین دیگر کتب بلاغی است و به این طریق می‌توان گستره معانی غیر مستقیم در کتب بلاغی را محدودتر کرد. لازم به ذکر است که بررسی گونه‌های طلبی امر و نهی را به مقاله‌ای مستقل موکول می‌کنیم؛ چرا که این گونه‌ها نیز به عنوان دو گونه طلبی، بسیار مورد توجه بلاغت پژوهان بوده و بررسی معانی غیر مستقیم آنها مجال گسترده می‌طلبد. همچنین است در مورد بررسی و نقد معانی فرعی گونه‌های ندا و تمنی. بنابراین سؤالاتی که این جستار درصدد پاسخگویی به آن است عبارت‌اند از:

- نام‌گذاری‌های بلاغت پژوهان بر معانی غیر مستقیم گونه‌های طلبی تا چه اندازه صحیح است؟
- آیا می‌توان برخی از این معانی نو یافته را به نوعی زیر مجموعه دیگر معانی پیش یافته دانست؟

معنای مستقیم جمله‌های پرسشی

(معنای اصلی یا حقیقی)

مقصود اصلی از پرسش گزارش‌خواهی و کشف مجهول است و از آنجا که پرسش گاه از معنی اصلی خود خارج شده، بر معانی دیگری دلالت می‌کند، یکی از مهم‌ترین راه‌های تشخیص اینکه آیا پرسش در معنی حقیقی خود به کار رفته یا خیر، توجه به حالت گوینده کلام و لحن اوست. یکی دیگر از این راه‌ها در نظر گرفتن مقتضای حال است که هاشمی آن را این گونه بیان می‌کند: «چیزی که متکلم را وامی‌دارد تا کلام خود را به شکلی خاص بیاورد، حال نامیده می‌شود و شکل خاص کلام که حال شنونده اقتضای آن را دارد، مقتضی نام دارد و بلاغت عبارت است از مطابقت کلام فصیح با مقتضای حال» (هاشمی، ۱۳۸۴: ۳۲).

معانی غیر مستقیم استفهام (معانی فرعی)

«گاهی ادوات استفهام از معنای حقیقی خود که طلب علم به امر مجهول باشد خارج شده به معونه قراین استعمال می‌شوند در معانی دیگر که مناسب با مقام است و در این حال اگر چه کلام به ظاهر استفهام است ولی حقیقتاً طلب فهم از مخاطب نیست بلکه اغراض دیگر در نظر است که به خاطر حصول آنها کلام را به صورت استفهام درآوردند و این استفهام مجازی را استفهام تولیدی نیز گویند» (رجائی، ۱۳۵۹: ۱۴۲).

در اینجا ذیل هر شماره، به یکی از این معانی که مورد قبول اکثر بلاغت‌پژوهان است، اشاره کرده و ضمن توضیح مختصر آن و ذکر مثال (که گاه به دلیل یافت نشدن مثال در کتب بلاغت فارسی از مثال‌های کتب بلاغت عربی استفاده کرده‌ایم)، سایر عناوین کتب بلاغی را که به نحوی می‌توان آنها را زیر مجموعه آن معنی فرعی به شمار آورد، ذکر کرده، به نقد آن پرداخته‌ایم:

۱. استفهام حقیقی

همان گونه که گفته شد مقصود اصلی از پرسش گزارش‌خواهی و کشف مجهول است.

۱-۱. استفهام از امر حادث:

«صد هزاران گل شکفت و بانگ مرغی برنخواست

عندلیبان را چه پیش آمد؟ هزاران را چه شد؟»

(رضانژاد، ۱۳۶۷: ۳۳۲).

استفهام در این بیت را می‌توان در معنی اصلی خود دانست؛ چرا که شاعر از سبب سکوت مرغان سؤال می‌پرسد. اما با این وجود می‌توان استفهام را در معنی تعجب و یا تحسر نیز دانست؛ چرا که شاعر از سکوت مرغان در فصل بهار در تعجب است و یا با

یادآوری بانگ آنان در ایام گذشته بر آن حسرت می‌خورد.

۲-۱. استفهام از زمان و مکان

«مشتاق آن نگارم آیا کجاست گویی؟»

با ما نمی‌نشیند، بی ما چراست گویی؟»

(همان، ۳۳۶).

استفهام در این بیت نیز در معنی اصلی خود به کار رفته است و عنوانی که رضانژاد برای آن در نظر گرفته است نیز مؤید این مطلب است؛ چرا که استفهام یعنی طلب امر مجهول و این مجهول می‌تواند زمان و مکان نیز باشد.

۳-۱. استفهام از علت عدم انجام کاری

«کجا همی رود آن شاهد شکر گفتار؟»

چرا همی نکند بر دو چشم من رفتار؟»

(همان، ۳۴۷).

رضانژاد معتقد است واژه چرا برای استفهام از علت عدم انجام کار است؛ که در جواب باید گفت: علت عدم انجام کار، در واقع همان مجهولی است که سبب پرسیدن سؤال شده است و طلب درک مجهول نیز همان استفهام حقیقی است.

۴-۱. بیان شوق

«الا ای آهوی وحشی کجایی؟»

مرا با توست چندین آشنایی»

(همان، ۳۵۳).

این استفهام را نیز می‌توان در معنی واقعی خود دانست؛ چرا که شاعر از مکان آهو که برایش مجهول است، سؤال می‌کند.

۲. اخبار: خبر دادن.

مانند: «﴿أَفِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَمْ ارْتَابُوا؟﴾» نور ۲۴: ۵۰ (سیوطی، ۱۳۶۳: ۲۵۶). آیا در دل‌هاشان مرضی است یا شک دارند؟ یعنی در دل‌هاشان مرضی است.

این استفهام را می‌توان در معنی استبعاد و یا اخبار (نفی) دانست، یعنی بعید است بتوانم کشتی خود را به ساحل برسانم (استبعاد) و یا اینکه نمی‌توانم کشتی را به ساحل برسانم (اخبار).

۱-۲. اغراق

«چه کسی است که موافق نباشد؟» (شمیسا، ۱۳۷۳: ۱۱۶). این عنوان را می‌توان اخبار یا نفی به شمار آورد، به این معنی که "همه موافقتند." (اخبار) و یا "کسی نیست که موافق نباشد." (نفی)، و البته چه اخبار باشد و چه نفی، می‌تواند اغراق‌آمیز هم باشد. این عنوان حتی با عنوان شمول حکم که در موارد بعد به آن اشاره خواهد شد، هم‌پوشانی دارد.

۴-۲. شمول حکم:

«کیست که طعم مرگ را نچشد؟» (شمیسا، ۱۳۷۳: ۱۱۶). این عنوان را می‌توان اخبار یا نفی به شمار آورد به این معنی که "همه طعم مرگ را می‌چشند." (اخبار) و یا "کسی نیست که طعم مرگ را نچشد." (نفی)، و البته بافت کلام در نفی، شمولی است. «گفتم اسرار غمت هر چه بود، گو می‌باش

۲-۲. در معنی پاسخ مثبت به پرسش؛ با فعل

استفهامی منفی

«کی باده بـ دماغ دلم بوی خون نزد؟»

کی جرعه‌ای زدم که ز چشمم برون نزد؟»

(رضانژاد، ۱۳۶۷: ۳۵۹).

استفهام در این بیت به معنی اخبار است؛ چرا که خود رضانژاد نیز در توضیح بیت آورده است: «یعنی همیشه باده بر دلم بوی خون زد و هر جرعه‌ای که کشیدم از چشمم بیرون زد» (همانجا). هم‌چنین می‌توان برای این بیت معنی تقریر را هم در نظر گرفت؛ یعنی متکلم قصد دارد از مخاطب اقرار بگیرد که آیا زمانی بوده که باده بر دل او بوی خون نزده باشد.

۵-۲. عدد مجهول ولی بسیار

صبر از این بیش ندارم، چه کنم؟ تا کی؟ و چند؟»

(رضانژاد ۱۳۶۷: ۳۴۵).

استفهام اول در این بیت را می‌توان در معنی اخبار دانست؛ چه شاعر با بیان این پرسش قصد دارد از ناتوانی خود به مخاطب خبر دهد؛ بدین معنی که نمی‌توان کاری بکنم. استفهام دوم به معنی استبطا و استفهام سوم در معنی تکثیر است که این دو معنی فرعی در ادامه مقاله ذکر خواهد شد.

۶-۲. عدم امکان مطلق

«چسان در زیر بار یاسمین و نسترن بینم؟»

بر و دوش تنی، کز سایه جان نیلگون گردد»

(همان، ۳۴۲).

این بیت از باب استفهام به معنی اخبار است؛ چرا که شاعر در این بیت با پرسش قصد دارد مخاطب را از ناتوانی خود آگاه کند؛ بدین معنی که من نمی‌توانم بینم.

۳-۲. طلب چاره و وسیله:

«ز شور بختی من هر حباب گردابی است»

چگونه کشتی از این ورطه بر کنار کشم؟»

(همان، ۳۴۰).

۷-۲. کسب اجازه:

«حاج آقا اجازه مرخصی می‌فرمایید؟» (رضایی، ۱۳۸۲: ۶۶). این عنوان را نیز می‌توان اخبار به شمار آورد به این معنی که "من قصد رفتن دارم اگر شما اجازه بدهید." و هم‌چنین می‌توان گفت که چون متکلم از جواب مطمئن نیست، پس معنای استفهامی نیز همچنان در جمله وجود دارد و این مورد را از مواردی دانست که جمله استفهام به طور کامل معنی اصلی خود را از دست نداده بلکه در کنار آن معنای ضمنی اخبار را هم می‌رساند.

۳. استبطاء (دیر انگاشتن) و کند شمردن:

گوینده با سؤال اشاره می‌کند که مورد سؤال دیر اتفاق می‌افتد. مانند: «﴿مَتَى نَصْرُ اللَّهِ﴾ بقره ۲: ۲۱۴» (سیوطی، ۱۳۶۳: ۲۵۵). یاری خدا چه وقت است؟ یعنی چرا زمان یاری خدا فرا نمی‌رسد و این قدر به طول می‌انجامد؟

۱-۳. استفهام از وقوع کاری در زمان نزدیک:

«گفتم: کی‌م دهان و لب‌ت کامران کنند؟
گفتا: به چشم هر چه تو گویی همان کنند»
(رضانژاد، ۱۳۶۷: ۳۵۸).

این استفهام را می‌توان در معنی استبطاء دانست؛ یعنی شاعر با پرسش قصد دارد نشان دهد مورد پرسش دیر اتفاق می‌افتد. هم‌چنین می‌توان استفهام را در معنی تمنی و یا امر دانست؛ یعنی کاش بشود که لب و دهانت مرا کامران کنند (تمنی) و اینکه شاعر با این پرسش قصد دارد از مخاطب خواهش کند که او را با بوسه‌ای کامروا کند (امر مؤدبانه یا دعا "امر از مادون به مافوق").

۲-۳. پرسش از غایت زمان:

«طالب! به رخصت تو که بستم در گراف
چنسد از زبان لاف بود قصه خوانیم؟»
(همان، ۳۴۳).

این استفهام را می‌توان به معنی استبطاء دانست؛ چرا که خود رضانژاد نیز در توضیح آن گفته است: تا کی و تا چه وقت از زبان لاف، داستان سرایی کنم؛ یعنی شاعر با پرسش، از طول کشیدن این زمان اظهار ملال می‌کند.

۳-۳. پرسش از غایت (و پایان کاری در زمان):

رضانژاد ذیل این عنوان دو شاهد می‌آورد: الف)
«چنسد در این تنگنا، دل به بلا مبتلا؟
چند در این تیره جا، جان به فنا مُرتهن؟»
(همانجا).

استفهام در اینجا به معنی استبطاء است؛ یعنی شاعر با اشاره به طول کشیدن ایام سختی و بلا، گشایش در کار را امری می‌بیند که دیر اتفاق می‌افتد. شاهد دوم را در جای خود خواهیم آورد.

۴-۳. سؤال از عمل لغو و پایان آن:

«چنسد گردی گِردم ای خیمه بلند؟
چند تازی روز و شب، همچون نوند؟»
(همان، ۳۴۴).

این مثال نیز در معنی استبطاست؛ چرا که شاعر از طولانی شدن گردش خیمه به دور او و تاختن شب و روز، اظهار ملال می‌کند.

۵-۳. سؤال از مقدار تضرع به معشوق:

«آخر ای سنگدل سیم زنخدا تا چند؟
تو زما فارغ و ما از تو پریشان تا چند؟»
(همان، ۳۴۵).

(استبعاد) و پذیرفتنی نیست (انکار) که با وجود بیدار شدن فتنه و به خواب رفتن پای ما، بتوانیم از عشوه چشم یار برهیم و در واقع یعنی از عشوه آن چشم نیم‌باز نمی‌رهیم (نقی).

۲-۴. استفهام از کیفیت و چگونگی:

«سیلاب من، کجا به محیط بقا رسد؟

زین سان که از غبار علایق گران شدم»

(همان: ۳۵۴).

استفهام در این بیت را نیز می‌توان به معنی انکار و استبعاد و یا نفی دانست؛ یعنی با وجود وابستگی به علایق، معقول نیست که به اقیانوس بقا پیوندم (انکار) و این امر بعید است (استبعاد)، و در واقع به اقیانوس نمی‌پیوندم (نقی).

۳-۴. بث شکوی و گله‌مندی:

رضانژاد برای این عنوان دو شاهد آورده است:

«آسمان کودن پرست و ما همه فطرت بلند

چون توان خس پوش کردن، شعله ادراک را؟»

(همان: ۳۴۲).

استفهام در این بیت به معنی استبعاد و انکار است؛ یعنی بعید است که بتوان شعله ادراک را خس پوش کرد و این کار معقول نیست. شاهد دوم را در جای خود خواهیم آورد.

۴-۴. در معنی تا کی و تا چه وقت (استفهام از

زمان و غایت):

«تا زیر چرخ، نعل صفت کرده‌ای قرار

از چار میخ غصه کجا جان به در بری؟»

(همان، ۳۵۵).

استفهام در این بیت نیز در معنی نفی، انکار و

این استفهام نیز در معنی استبطا استعمال شده است؛ یعنی شاعر قصد دارد به طولانی شدن بی‌اعتنایی معشوق و پریشانی خود اشاره کند.

۳-۶. عدم انجام فعل التزامی:

«چند بردارد این هریوه خروش؟

نشود باده بر سرودش نوش»

(همان، ۳۴۴).

این مثال را می‌توان در معنی استبطا دانست؛ چرا که خود رضانژاد در توضیح این بیت این گونه می‌آورد: تا چه اندازه این زن خنیاگر آواز بخواند و باده‌ای به سرود او نوشیده نشود؟ پس در واقع شاعر با پرسش قصد دارد به طولانی شدن این رویداد اشاره کند و بگوید تا کی باید وضع، بدین منوال بماند.

۴-۴. استبعاد (بعید دانستن) و دور شمردن: یعنی مورد

سؤال بعید است رخ بدهد.مانند:

«صلاح کار کجا و من خراب کجا؟

بین تفاوت ره از کجاست تا به کجا؟»

(شمیسا، ۱۳۷۳: ۱۱۸).

تفاوت استبعاد و استبطاء: در استبعاد گوینده می‌خواهد نشان دهد تحقق فعل مورد استفهام بعید یا حتی ناممکن است اما در استبطاء گوینده از کندی فرآیند تحقق و وقوع فعل شکوه دارد.

۴-۱. استفهام از انجام فعل بیهوده:

«کجا ز عشوه آن چشم نیم‌باز رهیم؟

که فتنه خاسته از خواب و پای ما خفته است»

(رضانژاد، ۱۳۶۷: ۳۵۲).

این مثال را می‌توان ذیل عنوان استبعاد، انکار و یا

نفی قرار داد؛ چرا که شاعر می‌گوید بعید است

به معنی امر پی برد در حالی که در امر مستقیم این طور نیست.

۱-۵. استفهام از علت عدم انجام کار ضرور و لازم

«ای لعبت حصاری، شغلی اگر نداری

مجلس چرا نسازی؟ باده چرا نیاری؟»

(رضانژاد، ۱۳۶۷: ۳۵۰).

استفهام در این مثال را می‌توان به معنی امر دانست؛ یعنی تو که کاری نداری مجلسی بر پا کن و شرابی بیاور.

۲-۵. امکان به انجام کاری: این استفهام در معنی

امر است، در این بیت یعنی در را ببند.

«تو نیز آخر هم از دست بلندی

چرا بتخانه‌ای را در نبندی؟»

(همان‌جا).

۳-۵. ترجی

«دلم ز پرده برون شد کجایی ای مطرب؟

بنال هان که از این پرده کار ما به نواست»

(همان، ۳۵۶).

استفهام در این بیت نیز به معنی امر است؛ یعنی ای مطرب بیا و در واقع شاعر با این پرسش از مطرب درخواست می‌کند که به نزد او برود. هم چنین می‌توان معنی استبطا را برای این بیت در نظر گرفت به این معنا که شاعر از دیر کردن مطرب و طولانی شدن زمان غیبت او اظهار ملال کرده و قصد دارد انتظار خود را برای آمدن مطرب نشان دهد.

۴-۵. درخواست و تقاضا

«بخشید آقا پول خرد دارید؟» (رضایی، ۱۳۸۲: ۶۶). این عنوان را می‌توان نوعی امر مؤدبانه (و از زیر

استبعاد است؛ یعنی تا زمانی که زیر چرخ بلا هستی از غصه نجات نمی‌یابی (نفی) و این امر معقول نیست (انکار) و بعید است (استبعاد).

۵-۴. نا امیدی به سبب اشکال کار:

«چون توانم عمر صرف جستجوی یار کرد؟

من که از خود بیشتر از یار، دور افتاده‌ام»

(همان: ۳۴۱).

استفهام در این بیت به معنی استبعاد یا نفی یا انکار است، یعنی شاعر بعید می‌داند که با وجود دور افتادگی از خود، بتواند به یار برسد و یا می‌گوید که نخواهد توانست یا با این وضع، معقول نیست بتواند.

۶-۴. نحوه انجام عمل:

«چگونه طوف کنم در فضای عالم قدس؟

که در سراجچه ترکیب تخته بند تنم»

(همان: ۳۴۰)

این مثال را نیز می‌توان از باب استفهام به معنی استبعاد دانست؛ یعنی بعید است که طوف کنم.

۵. امر

یعنی هدف از سؤال دستور دادن است و امر دستوری است که از جانب مافوق به مادون داده می‌شود. مانند: «آیا بهتر نیست برویم؟ "یعنی برویم" (شمیسا، ۱۳۷۳: ۱۱۱). لازم به ذکر است دکتر شمیسا این مثال را ذیل عنوان "امر به طریق غیر مستقیم و مؤدبانه" آورده‌اند.

امر مستقیم با استفهام به معنی امر تفاوت دارد: امر مستقیم از مقام بالا به پایین و الزام‌آور است در حالی که در استفهام لزوماً همیشه این طور نیست و در استفهام، امر مؤدبانه‌تر است و با توجه به قراین باید

مجموعه‌های امر) دانست به این معنی که "لطفاً اگر پول خرد دارید به من بدهید."

۵-۵. صلاح‌دید و نصیحت

«مثلاً خطاب به شخصی که مریض است می‌گوییم: چرا دکتر نمی‌روی؟» (همان، ۶۸). این مثال را می‌توان از باب استفهام به معنی امر به شمار آورد اما باید دانست که استفهام به معنی امر به چند معنای غیر مستقیم امر ممکن است به کار رود از جمله: امر مؤدبانه مانند همین مثال، امر واقعی (از مافوق به مادون) و دعا (امر از مادون به مافوق).

۶. انکار

برخی آن را به دو نوع تقسیم کرده‌اند: انکار تکذیبی (ابطالی) به این معنی که چنین چیزی هرگز نبوده و در آینده هم نخواهد بود، مانند: ﴿أَفَأَصْفَاكُمْ رَبُّكُمْ بِالْبَيْنِ؟﴾ (سراء ۱۷: ۴۰، آیا (پنداشتید که) پروردگارتان شما را به (داشتن) پسران اختصاص داده؟ یعنی این کار را نکرد، و انکار توییخی (توییخ) به این معنی که چنین چیزی در گذشته یا حال به وقوع پیوسته اما محل انکار است، مانند: "أَعْصَيْتَ رَبِّكَ؟" آیا پروردگارت را نافرمانی کردی؟ یعنی کار نامعقولی انجام دادی (سکاک، ۱۹۳۷: ۱۵۱).

انکار برای تنبیه شنونده است که به خود بیاید و شرمسار گردد و دست بردارد و از جواب عاجز بماند، زمانی که ادعای انجام کاری را کرده که قادر به انجام آن نیست یا قصد انجام کار نادرستی را دارد که اگر به خود برگردد، هوشیار می‌شود و از آن دست می‌کشد (قطبی، ۲۰۰۸: ۱۵۵)؛ مانند:

«تو کی به دولت ایشان رسی که نتوانی؟

جز این دو رکعت و آن هم به صد پریشانی»

(صادقیان، ۱۳۸۲: ۱۰۴)

یعنی معقول نیست که با این دو رکعت نماز در حال پریشانی، به دولت آنان برسی. استفهام انکاری و نفی صریح در معنا تفاوت دارد و استفهام انکاری از نفی صریح تأثیرگذارتر است؛ چرا که اگر گفته شود "آیا تو این شعر را سروده‌ای؟" غرض متکلم که تکذیب یا توییخ مخاطب است از همان ابتدا مشخص نمی‌شود بلکه مخاطب را به این گمان می‌اندازد که متکلم منتظر جواب اوست، پس مخاطب متنبه می‌شود و برای پاسخ‌گویی به خود می‌آید اما از پاسخ دادن عاجز می‌ماند و خجالت‌زده می‌شود؛ چرا که متوجه می‌شود متکلم قصد تکذیب یا توییخ و سرزنش او را داشته است، چرا که او چیزی را ادعا کرده که قادر به انجامش نیست؛ و اگر متنبه نشد و پنداشت که متکلم واقعا از او سؤال پرسیده، جواب می‌دهد: "بله، من این شعر را سروده‌ام." که متکلم در اینجا به او می‌گوید: "دوباره مشابه همین شعر، شعری دیگر بسرا." و در این حالت ناتوانی مخاطب ظاهر می‌شود و مورد استهزا و مسخرگی واقع می‌شود، حال آنکه اگر از ابتدا به مخاطب گفته شود: "تو این شعر را سروده‌ای." او نه تنها متنبه نمی‌شود بلکه برای دفاع از خود این جمله را نپذیرفته و انکار می‌کند. فایده دیگر استفهام انکاری این است که این اسلوب نشان دهنده اعتماد متکلم به خودش و اطمینان اوست، چرا که او از تکذیب شدن و مورد مخالفت واقع شدن نمی‌ترسد، چون در واقع او به طور ضمنی به مخاطب می‌فهماند که مخاطب به حقیقت امر آگاه‌تر از اوست و به همین خاطر او ظاهراً از مخاطب می‌خواهد که به او پاسخ دهد، اما اگر نفی صریح آورده شود و گفته شود: "تو این شعر را سروده‌ای." غرض متکلم از همان ابتدا واضح می‌شود و مخاطب به خود نمی‌آید تا خجالت بکشد و از کارش دست بردارد و بفهمد که اشتباه کرده و

آن منظور داشت، یعنی معقول نیست که با وضعیت موجود از مژه خون نیانگیزم.

۸. **تحسر:** یعنی حسرت خوردن بر آنچه از دست رفته است. مانند:

«کجا بید ای شهیدان خدایی؟»

بلاجویان دشت کربلایی»

(علوی مقدم و اشرف زاده، ۱۳۷۶: ۶۶).

شاعر بر کوچ شهیدان حسرت می خورد و با این پرسش حسرت خود را نشان می دهد.

۱-۸. اظهار یأس:

«نگفتم که نمی آید؟» (شمیسا، ۱۳۷۳: ۱۱۵). این عنوان را می توان زیر مجموعه تحسر قرار داد؛ چرا که در واقع متکلم بر نیامدن شخص حسرت می خورد، اما می توان معنای اظهار یأس را نیز به طور ضمنی برای این جمله در نظر گرفت.

۲-۸. بث شکوی و گله مندی:

رضانژاد برای این عنوان دو شاهد آورده است که شاهد اول آن ذیل عنوان استبعاد ذکر شد:

«چرا به صد غم و حسرت، سپهر دایره شکل

مرا چو نقطه پرگار در میان گیرد؟»

(رضانژاد، ۱۳۶۷: ۳۴۹).

در این بیت نیز می توان استفهام را در معنی تحسر و تعجب دانست؛ چرا که شاعر با استفهام حسرت خود را ابراز می کند و از اینکه سپهر او را در میان گرفته تعجب می کند.

۳-۸. تأسف و اظهار اندوه:

«کس نمی گوید که یاری داشت حق دوستی

حق شناسان را چه حال افتاد؟ یاران را چه شد؟»

(همان، ۳۳۲).

این اسلوب نشان دهنده اطمینان و اعتماد متکلم به تکذیب نشدن نیست (عرفه، ۱۴۰۵: ۱۲۱-۱۲۲).

۱-۶. استفهام از علت کار لغو

«ز سینه این دل بی معرفت را می کنم بیرون

چرا بیهوده گیرم در بغل مینای خالی را؟»

(رضانژاد، ۱۳۶۷: ۳۴۸).

استفهام در این بیت را می توان در معنی انکار دانست؛ یعنی در بغل گرفتن مینای خالی کار معقولی نیست.

۲-۶. عدم تجانس و سنخیت دو امر

«صلاح کار کجا و من خراب کجا؟»

سماع وعظ کجا؟ نغمه رباب کجا؟»

(همان، ۳۵۳).

استفهام در این بیت در معنی انکار است؛ یعنی معقول نیست که کار من و صلاح و سماع وعظ و نغمه رباب کنار هم قرار گیرند.

۷. تأکید معنوی (استفهام تأکیدی)

«این نوع جمله پرسشی برای تأکید و اصرار بر انجام دادن یا ندادن کاری است، مانند: چرا گریه نکنم؟» (رضایی، ۱۳۸۲: ۷۰)؛ یعنی باید گریه کنم.

۱-۷. اظهار سبب

«چگونه از مژه سیلاب خون نیانگیزم؟»

که کاوشی به دل از غمزه ای است پنهانی»

(رضانژاد، ۱۳۶۷: ۳۴۱).

این مثال را می توان ذیل عنوان استفهام به معنی تأکید معنوی آورد به این معنی که باید از مژه سیلاب خون بیانگیزم. معنی فرعی انکار را نیز می توان برای

۱۰-۱. صلاح‌حدید و نصیحت

«خطاب به کسی که سرپا ایستاده است می‌گوییم: چرا نمی‌نشینی؟» (همان، ۶۸). این عنوان را می‌توان تعارف به شمار آورد به این معنی که "لطفاً بنشین."

۱۱- **تعجب یا تعجیب** (به تعجب واداشتن): و آن به این معنی است که متکلم به سبب اینکه مورد سؤال امری عادی نیست و به ندرت اتفاق می‌افتد، تعجب می‌کند و حتی قصد انکار آن را دارد (قطبی، ۲۰۰۸: ۱۶۸). یعنی هدف از استفهام ابراز شگفتی است؛ مانند:

«چه شد که بار دگر یاد آشنا کردی؟»

چه شد که شیوه بیگانگی رها کردی؟»

(صادقیان، ۱۳۸۲: ۱۰۴).

۱۱-۱. استفهام از علت جزا با توجه به معنی شرط مورد انکار:

«اگر نه آفتاب از من جدا شد

جهان در چشم من چون شب چرا شد؟»

(رضانژاد، ۱۳۶۷: ۳۴۸).

این استفهام در معنی تعجب به کار رفته است؛ چرا که شاعر با پرسش قصد دارد از سیاه شدن جهان در پیش چشمش تعجب کند.

۱۱-۲. استفهام از علت کار انجام شده:

«عبییر آلود بویی مغز گل را عطر زن دارد

مگر دست صبا زد شانه آن زلف پریشان را؟»

(همان، ۳۳۵).

استفهام در این بیت نیز در معنی تعجب است.

۱۱-۳. استفهام از علتی که بر گوینده مجهول است:

«با ایمن همه جفا که دلم را نموده‌ای

دل بر تو شیفته است، ندانم چنین چراست؟»

(همان، ۳۵۰).

استفهام در این بیت در معنی تعجب استعمال شده است؛ یعنی شاعر از اینکه دلش با وجود جفای

استفهام در این بیت در معنی تحسر است؛ چه شاعر بر از دست دادن یاران حسرت می‌خورد، و در واقع می‌توان تأسف و اظهار اندوه را زیر مجموعه تحسر دانست.

۹. **ترغیب**: یعنی تشویق مخاطب به انجام کار و یا به شنیدن ادامه مطلب. مانند:

«عاشق که شد که یار به حالش نظر نکرد؟»

ای خواجه درد نیست و گرنه طیب هست»

(شمیسا، ۱۳۷۳: ۱۱۱).

در این بیت شاعر با پرسش خود، قصد دارد مخاطب را به عاشق شدن ترغیب کند؛ زیرا با این پرسش به مخاطب خود می‌گوید که هر کس عاشق شود، یار به او نظر خواهد کرد بنابراین، این پرسش در واقع برای ترغیب مخاطب به عاشق شدن است.

۹-۱. برای تأکید و تقریر خبر و جلب توجه:

«در این صورت بعد از جمله پرسشی، جمله خبری می‌آید: می‌دانید چنگیز که بود؟ چنگیز خونخواری بود که ...» (همان، ۱۱۷). این عنوان همان ترغیب و تشویق است به این معنی که متکلم کلام خود را با سؤال شروع می‌کند چرا که قصد دارد شوق مخاطب را به شنیدن اصل مطلب - که در واقع همان جواب است - برانگیزد.

۱۰. تعارف

«گاهی جمله پرسشی برای تعارف به کار می‌رود، مانند: چای میل دارید؟» (رضایی، ۱۳۸۲: ۱۳۸۲).

این مورد را می‌توان از زیر مجموعه‌های امر دانست با این تفاوت که همان طور که گفته شد، هدف در استفهام به معنی امر، دستور دانی است که از جانب مافوق به مادون صورت می‌پذیرد حال آنکه تعارف ممکن است بین هر دو شخصی (هم‌پایه و غیر آن) صورت پذیرد.

سپهر برین است یا چرخ ماه؟»

(رضانژاد، ۱۳۶۷: ۳۳۶).

چنان که روشن است شاعر در این بیت، استفهام را در معنی تعجب به کار برده است.

«ز ناتوانی خود این چنین که خوار شدم

به حیرتم که چسان صرف روزگار شدم؟»

(همان، ۳۴۱).

استفهام در این مثال را نیز می‌توان به معنی تعجب دانست و کاربرد واژه حیرت نیز مؤید همین معنی است. لازم به ذکر است که تحیر را نمی‌توان از معانی فرعی استفهام دانست؛ چرا که سؤالی که از روی تحیر پرسیده می‌شود در واقع استفهام حقیقی (طلب درک امری مجهول) است.

۱۲- **تقریر:** و آن واداشتن مخاطب بر اقرار و اعتراف

به امری است که نزد او ثابت است. جمله همراه با معنی تقریر، مثبت به شمار می‌آید به همین جهت جمله مثبت صریح، معطوف و معطوف علیه آن واقع می‌شود، گونه اول مانند فرموده خدای تعالی: ﴿الْم نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ وَوَضَعْنَا عَنكَ وَزْرَكَ﴾ شرح ۹۴:

۲-۱، آیا برای تو سینه‌ات را ننگشادیم؟ و بار گرانت را

از (دوش) تو برداشتیم؟ یعنی می‌خواهد اقرار بگیرد

و جواب "چرا" بشنود و گونه دوم مثل: ﴿اَكْذَبْتُمْ

بِآيَاتِي وَكَمْ تُحِيطُوا بِهَا عِلْمًا؟﴾ نمل ۲۷: ۸۴ آیا

نشانه‌های مرا به دروغ گرفتید و حال آنکه از نظر علم

بدان احاطه نداشتید؟ (سیوطی، ۱۳۶۷: ۲۶۹). برخی

همزه وارد بر نفی را برای انکار تکذیبی می‌دانند که

متضمن معنی نفی است و چون بر سر جمله منفی

آمده است، نفی نفی، اثبات می‌شود لذا جمله مثبت

صریح می‌تواند بر آن عطف شود پس جمله با تقریر

منفی، مثبت تلقی می‌شود (قطبی، ۲۰۰۸: ۱۶۳). باید

توجه داشت که در پاسخ مثبت به استفهام تقریری در

معشوق همچنان شیفته اوست تعجب می‌کند. اما علاوه بر مثال، عنوانی که برای آن در نظر گرفته شده نیز قابل نقد است؛ چه اگر گوینده از علت امر مجهولی سؤال کند، در واقع استفهام را در معنی اصلی خود به کار برده است که همان طلب درک امری مجهول است.

۴-۱۱- استفهام تعرضی و انکاری:

«چرا عمر کرکس دو صد سال؟ و یحک

نمانند فرونتر ز سالی پرستو؟»

(همان، ۳۴۹).

این استفهام در معنی تعجب و یا انکار است؛ چون شاعر از عمر طولانی کرکس و کوتاهی عمر پرستو تعجب می‌کند و یا این امر را نامعقول می‌داند.

۵-۱۱- اعتراض:

«گاهی اعتراض خود را به عمل شخصی و یا وقوع مسئله‌ای با جمله پرسشی بیان می‌کنیم، مانند جمله: چرا من؟» (رضایی، ۱۳۸۲: ۷۱). این مثال را می‌توان تعجب به شمار آورد؛ یعنی متکلم از انتخاب شدن خود تعجب می‌کند.

۵-۱۱- بیان تردید:

«باورت می‌شه حسن اومده باشه؟» (همان، ۶۷). این

مثال را نیز می‌توان تعجب یا انکار به شمار آورد؛ به

این معنی که "عجیب است که حسن آمده باشد!"

(تعجب) یا "معقول نیست که حسن آمده باشد."

(انکار).

۶-۱۱- تحیر و سرگردانی: رضانژاد ذیل این عنوان دو

شاهد آورده است:

«فرو ماند و از کارش آمد شگفت

بسی با دل اندیشه اندر گرفت

که آیا بهشت است یا بزمگاه؟»

فارسی از لفظ "چرا" و در عربی از لفظ "بلی" استفاده می‌شود و جواب آن در فارسی «آری» و «بله» و در عربی «نعم» نیست. مانند:

«نگفتمت که حذر کن ز زلف او ای دل؟

که می‌کشند در این حلقه باد در زنجیر»

(گودرزی، ۱۳۷۹: ۱۳۳).

۱-۱۲. پرسش از کار لغو و بیهوده

«مُرده را کس، در کنار آرد مگر؟

کاو ندارد از جهان جان خیر»

(رضانژاد، ۱۳۶۷: ۳۳۴).

این مثال از باب استفهام به معنی تقریر و انکار است؛ چرا که قصد شاعر علاوه بر اقرار گرفتن از مخاطب این است که بگوید هم‌نشینی با مرده کاری معقول و پذیرفتنی نیست.

۱۳. تکثیر (بسیار نمودن و نشان دادن کثرت). مانند:

«چند پوید به هوای تو ز هر سو حافظ؟

یسّر الله طریقاً بک یا ملتَمسی»

(شمیسا، ۱۳۷۳: ۱۱۵).

۱-۱۳. اظهار ملال و دل‌تنگی

«چند ازین یوسفان گرگ صفت

چند ازین دوستان دشمن روی؟»

(رضانژاد، ۱۳۶۷: ۳۴۴).

این مثال در معنی تکثیر است؛ چه شاعر با پرسش قصد دارد به شمار بسیار این گونه انسان‌ها اشاره کند.

۲-۱۳. تَبَّه و هوشداری

«چند ناگاهان به چاه اندر فتاد؟

آن که او مر دیگری را چاه کُند»

(همان، ۳۴۳).

این استفهام را می‌توان به معنی تکثیر دانست، یعنی بسیار کسانی بوده‌اند که برای دیگران چاه می‌کنده‌اند حال آنکه خود در آن افتاده‌اند.

۱۴- تمنی: یعنی آرزوی محال یا ممکن و آن زمانی است که بتوان به جای ادات استفهام، ادات تمنی را قرار داد بدون اینکه معنا تغییری پیدا کند (عرفه، ۱۴۰۵: ۱۲۹)؛ مانند:

«کی باشد کاین قفس چمن گردد؟

اندر خور کار و کام من گردد»

(شمیسا، ۱۳۷۳: ۱۱۴).

جملات استفهامی را که در معنی تمنی به کار

رفته‌اند، می‌توان به دو دسته تقسیم کرد:

• اینکه اگر جمله استفهام مثبت است، پس از قرار دادن حرف تمنی به جای حرف استفهام نیز جمله مثبت باشد و بالعکس، مثل: آیا روزی دانشجو خواهم شد؟ یعنی ای کاش روزی دانشجو شوم.

• اینکه اگر جمله استفهام مثبت است، پس از قرار دادن حرف تمنی به جای حرف استفهام جمله منفی شود و بالعکس، مثل: چرا به او نگفتم؟ یعنی کاش به او گفته بودم، که در این حالت نوعی سرزنش و حسرت خوردن نیز وجود دارد.

در ادامه باید گفت که حالت اول در مورد پرسش‌هایی صدق می‌کند که با ادات "آیا" در فارسی و "هل" در عربی آورده شوند اما حالت دوم در مورد پرسش‌هایی است که در فارسی و عربی با اداتی غیر از "آیا" و "هل" آمده‌اند اما در مورد این پرسش‌ها حالت اول نیز صدق می‌کند.

۱-۱۴. استکانت و تضرع و ترجی

«بود آیا که در میکده‌ها بگشایند؟

گره از کار فرو بسته ما بگشایند»

(رضانژاد، ۱۳۶۷: ۳۳۵).

استفهام در این بیت به معنی تمنی است؛ یعنی کاش در میکده‌ها را بگشایند.

۲-۱۴. اظهار امیدواری

«آیا روزی دوباره راه خواهم افتاد؟» (شمیسا، ۱۳۷۳: ۱۱۶). این عنوان را می‌توان تمنی به شمار آورد به این معنی که "ای کاش دوباره روزی راه بیافتم." و البته سخن کسی است که به علت عارضه‌ای از به راه افتادن مجدد خود نومید شده است.

۳-۱۴. اظهار ندامت:

«میان پنجره و دیدن همیشه فاصله‌ایی است. چرا نگاه نکردم؟» (همان، ۱۱۸). این عنوان را می‌توان زیر مجموعه تمنی به شمار آورد، به این معنی که "ای کاش نگاه می‌کردم." هرچند که با توجه به سیاق می‌توان معنی ندامت را نیز به طور ضمنی برای این جمله در نظر گرفت.

۴-۱۴. بیان تردید

«آیا خوب خواهم شد؟» (همان، ۱۱۷). این عنوان را می‌توان تمنی به شمار آورد، به این معنی که "ای کاش خوب شوم." و معنی استبطاء را نیز می‌توان برای این جمله در نظر گرفت، به این معنی که خوب شدن من به طول انجامیده است. به طور کلی در مورد این عنوان باید گفت: در بیشتر استفهام‌ها تردید هست؛ چرا که تا جهل و تردید نباشد، استفهامی پدید نمی‌آید.

۵-۱۴. مطلق انتظار و ترجی

«بوکد آیا که شبی باز به خوابش بینم؟»

شمع بالین شود، این دولت بیدار مرا»

(رضانژاد، ۱۳۶۷: ۳۳۶).

این مثال را می‌توان ذیل عنوان استفهام به معنی تمنی ذکر کرد؛ یعنی کاش بشود.

۱۵. تنبیه و توجه دادن

هدف از این استفهام توجه دادن مخاطب به کاری است. مانند:

«مبین بسیب زنخدان که چاه در راه است

کجا همی روی ای دل بدین شتاب کجا؟»

(رجائی، ۱۳۵۹: ۱۴۳)

در تفاوت این مورد با استفهام به معنی امر باید گفت: استفهام به معنی امر، دستوری است از جانب مافوق به مادون به طریقه الزام، حال آنکه در تنبیه، متکلم تنها قصد دارد مخاطب را از موضوعی آگاه کند و توجه او را به آن موضوع جلب کند.

۱-۱۵. استفهام در معنی وعده و وعید

«چرا به روز قیامت دمی نیندیشی؟»

که حال بی‌خبران سخت زار خواهد بود»

(رضانژاد، ۱۳۶۷: ۳۴۹).

استفهام در این بیت را می‌توان از باب تنبیه مخاطب دانست؛ چرا که شاعر قصد دارد با یادآوری روز قیامت، مخاطب را به خود بیاورد. هم‌چنین می‌توان معنی امر را نیز برای آن در نظر گرفت؛ یعنی به روز قیامت بیاندیش.

۲-۱۵. انگیزش به کسب بصیرت در امور و اشیا

«زی جان است، ترا تنت، بدان ای یار

چند خسی؟ بنگر نیک و نکو بنشین»

(همان، ۳۴۶).

این مثال را می‌توان در معنی تنبیه دانست؛ یعنی شاعر با این سؤال قصد دارد مخاطب را به خود بیاورد تا از خواب غفلت برخیزد.

۳-۱۵. پرسش از غایت (و پایان کاری در زمان)

رضانژاد ذیل این عنوان دو شاهد می‌آورد که شاهد اول آن ذیل عنوان استبطاء ذکر شد:

«تا کی ای سر در هوا، در آسمان جویی خدا؟»

ذوقی از بالا نشستن نیست صاحب خانه را»

(همان، ۳۵۷).

این استفهام را می‌توان در معنی تنبیه دانست؛ چه شاعر با پرسش قصد دارد مخاطب را از غفلت در آورد و به خود بیاورد.

۱۶. توبیخ

به معنی سرزنش بر آنچه صورت گرفته است. بعضی توبیخ را از مجموعه انکار به شمار می‌آورند با این تفاوت که انکار را انکار ابطال، و توبیخ را انکار توبیخ می‌نامند. در تفاوت این دو باید گفت در توبیخ، فعلی که بعد از ادات استفهام می‌آید، صورت پذیرفته و از نظر متکلم نمی‌بایست انجام می‌شده است؛ به همین روی مخاطب را به سبب انجام عمل توبیخ می‌کند و در عین حال به طور ضمنی و غیر صریح آن عمل را نفی می‌کند، اما در انکار ابطال هدف متکلم نفی عمل به طور صریح است. توبیخ را تقریب نیز نامیده‌اند (سیوطی، ۱۳۶۷: ۲۶۸)؛ مانند:

«که گفتت برو دست رستم ببند؟»

نبندد مرا دست چرخ بلند»

(شمیسا، ۱۳۷۳: ۱۱۲).

۱۶-۱. استفهام از سبب

«مگر فلک، ز شفق دست در حنا دارد؟»

که عقده‌ای نگشاید ز رشته کارم»

(رضانژاد، ۱۳۶۷: ۳۳۶).

این مثال را می‌توان استفهام در معنی توبیخ فلک دانست و یا آن را در معنی تعجب دانست؛ چون شاعر از اینکه فلک پس از گذشت مدت چاره‌ای برای او نمی‌کند، در تعجب است، البته واژه "مگر" را می‌توان معادل "گویی" و "گویا" و "انگار" هم دانست.

۱۶-۲. تحذیر از بدی فرجام

«چند غبار ستم انگیختن؟»

آب خود و خون کسان ریختن؟»

(همان، ۳۴۵).

این مثال را می‌توان از باب استفهام به معنی توبیخ دانست؛ چرا که شاعر مخاطب را به سبب ظلم و ستمش توبیخ می‌کند. هر چند در عین حال می‌تواند به طور ضمنی، به بدی عاقبت او نیز اشاره کند. همچنین می‌توان معنی استبطا را نیز برای این مثال در نظر گرفت به این معنی که شاعر از طولانی شدن ایام ظلم و ستم مخاطب اظهار ملال می‌کند.

۱۶-۳. تصدیق به کار خطا و نامعقول

«مگر بگذاشتی تقریرهای عقل معنی دان؟»

مگر برداشتی تدبیرهای دیو سودا را؟»

(همان، ۳۳۴).

استفهام در این بیت در معنی فرعی توبیخ است؛ از آن جهت که متکلم قصد دارد مخاطب را به خاطر انجام این اعمال توبیخ کند.

۱۷. راهنمایی خواستن (استرشاد)

یعنی گوینده با پرسیدن سؤال قصد دارد مخاطب او را راهنمایی کند.

مانند: «﴿أَتَجْعَلُ فِيهَا مَن يُفْسِدُهَا﴾؟» بقره ۲: ۳۰ (سیوطی، ۱۳۶۷: ۲۷۲). آیا در آن کسی را می‌گماری که در آن فساد انگیزد؟؛ یعنی ما از حکمت کار تو بی‌خبریم؛ ما را در این باره راهنمایی کن.

۱۷-۱. استفهام از مسائل علمی و شرعی و فلسفی

مورد انکار

«زو قیامت را همی پرسیده‌اند

کای قیامت تا قیامت راه چند؟»

(رضانژاد ۱۳۶۷: ۳۴۶).

این استفهام را می‌توان در معنی اصلی خود دانست، چه شاعر واقعا قصد دارد از زمان به وقوع

۱۹-۱. تصدیق به مدح و وصف

«سر می نهند پیش خطت عارفان فارس

شعری مگر ز گفته سعدی شنیده‌ای؟»

(رضانژاد، ۱۳۶۷: ۳۳۴).

استفهام در این بیت در معنی تعظیم یا فخر است؛ چون سعدی با این سؤال قصد دارد به عظمت ابیات و قدرت شاعری خود اشاره کند و این گونه بیان می‌کند که علت احترام گذاشتن عارفان به مخاطب این است که او از ابیات سعدی شنیده است؛ چرا که هر کس از ابیات او بشنود، به سبب عظمت اشعار و سراینده آن، لایق احترام می‌شود.

۲۰. نفی

استفهامی که بتوان به جای ادات پرسشی آن حرف نفی قرار داد بدون آن که معنای جمله تغییری کند؛ مانند:

«مکن حافظ از جور گردون شکایت

چه دانی تو ای بنده کار خدایی؟»

(گودرزی، ۱۳۷۹: ۱۳۹).

تفاوت انکار و نفی: انکار به معنی نپذیرفتن است؛ یعنی آن امر پذیرفتنی نیست، معقول نیست، منطقی نیست. اما نفی فقط دلالت بر منفی بودن جمله دارد. البته بین این دو مورد رابطه عموم و خصوص من وجه وجود دارد؛ یعنی بعضی از نمونه‌های انکار به معنی نفی هم هست و بالعکس و بعضی انکارها به معنی نفی نیستند و بالعکس. به عنوان مثال آیه: ﴿قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ؟﴾ زمر ۳۹: ۹، آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند، یکسانند؟، را می‌توان به معنی نفی و انکار دانست؛ یعنی کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسان نیستند و چنین مساواتی هم معقول نیست، و آیه:

پیوستن قیامت سؤال کند و یا اینکه معنی فرعی راهنمایی خواستن را برای آن در نظر گرفت.

۱۸. عتاب و سرزنش

هدف از سؤال ملامت کردن شخص مورد نظر است. مانند: ﴿أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ؟﴾ حدید ۵۷: ۱۶ (سیوطی، ۱۳۶۷: ۲۷۰). آیا برای کسانی که ایمان آورده‌اند هنگام آن نرسیده که دله ایشان به یاد خدا نرم (و فروتن) گردد؟؛ یعنی این امر (که هنوز دلهایشان به یاد خدا نرم نگشته است) درخور سرزنش است.

تفاوت توبیخ و عتاب: لحن توبیخ شدیدتر از سرزنش است و معمولاً سرزنش با لحن ملایم‌تری صورت می‌گیرد، توبیخ معمولاً از جانب کسی صورت می‌پذیرد که مرتبه بالاتری نسبت به مخاطب دارد و هر توبیخی الزاماً با سرزنش همراه است اما هر سرزنشی لزوماً توبیخ نیست (عموم و خصوص مطلق).

۱۸-۱. پشیمانی و ندامت بر عمر گذشته یا اعمال

انجام شده

«من به زیر لگدت، همچو هبا کردم

بی‌گنه بودی این جرم چرا کردم؟»

(رضانژاد ۱۳۶۷: ۳۵۰).

استفهام در این بیت را می‌توان در معنی عتاب و سرزنش دانست؛ چرا که شاعر با این پرسش خود را به علت کار انجام شده سرزنش می‌کند.

۱۹. فخر

مانند: ﴿أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ؟﴾ زخرف ۴۳: ۵۱ (سیوطی، ۱۳۶۷: ۲۷۱). آیا پادشاهی مصر از آن من نیست؟؛ یعنی گوینده با این سؤال قصد دارد به مقام خود افتخار کند.

﴿أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ؟﴾ بقره ۲:

۴۴، آیا مردم را به نیکی فرمان می‌دهید و خود را فراموش می‌کنید؟ تنها به معنی استفهام انکاری است؛ یعنی این کار معقول نیست، و مثال ذکر شده برای مورد (۲۱) نیز نمونه‌ای است که تنها می‌توان آن را استفهام به معنی نفی به شمار آورد.

۲۰-۱. استفهام از علت کار مضر و خطرناک

«مرا که زندگی از آتش است همچون شمع

چرا ز شعله برون، رخت چون شرار کشم؟»

(رضانژاد، ۱۳۶۷: ۳۴۸).

این استفهام در معنی نفی و انکار به کار رفته است؛ یعنی از آنجایی که زندگی من از آتش است من رخت خود را از آتش بیرون نمی‌کشم (نفی) و این امر، معقول نیست (انکار).

۲۰-۲. استفهام از علت کار غیر لازم

«چرا به دست طیبیان دهم گریبان را؟»

علاج خود ز شراب دو ساله می‌طلبم»

(همانجا).

این مثال را می‌توان ذیل عنوان استفهام به معنی نفی قرار داد؛ یعنی من خود را به دست طیبیان نمی‌سپارم.

۲۰-۳. برانگیختن به حقیقت امر

«چه حاجت که نه کرسی آسمان

نهی زیر پای قزل ارسلان؟»

(همان، ۳۳۱).

این استفهام در معنی نفی استعمال شده است، یعنی نیازی نیست که نه کرسی آسمان را زیر پای او نهی. نکته قابل توجه در اینجا این است که رضانژاد خود، استفهام را در بیتی دیگر که با عبارت "چه حاجت" شروع می‌شود در معنی بی‌نیازی دانسته است که ذکر آن خواهد رفت، حال آنکه در این بیت آن را به معنی برانگیختن می‌داند! و این در حالی

است که استفهام در هر دو نمونه را می‌توان به معنی نفی دانست و خود را از تکلف معنی تراشی‌های گونه‌گون وارهانید.

۲۰-۴. پرسش از پاسخ مورد انتظار

«گفتم ز لعلِ نوشِ لبان، پیر را چه سود؟

گفتا به بوسه شکرینش جوان کنند»

(همان، ۳۳۲).

استفهام در این بیت را می‌توان در معنی اصلی خود دانست و یا اینکه معنی غیر مستقیم نفی را برای آن در نظر گرفت، به این معنی که: پیر از لعل نوش لبان سودی نمی‌برد.

۲۰-۵. تسلیم و رضا:

«ز خوردن غم هر روزه‌ام، گریزی نیست

بلی، چه چاره کنم؟ غصه نیز افیون است»

(همان: ۳۳۱)

استفهام در این بیت را می‌توان در معنی نفی دانست؛ چرا که شاعر در واقع قصد دارد که بیچارگی خود را بیان کند و بگوید من چاره‌ای ندارم و جمله «گریزی نیست» در مصرع اول نیز مؤید این مطلب است.

۲۰-۶. رضا به قضا

«خوردنی زخم است و آشامیدنی خون جگر

چون کنم؟ کاین، سازگار افتاده بیمار مرا»

(همان، ۳۴۲).

این استفهام را می‌توان به معنی نفی دانست، یعنی کاری نمی‌توانم بکنم.

۲۰-۷. ضعف و ناتوانی و نارسایی و از این قبیل

«سیلاب اشک مجنون تا دشتبان وادی است

کی گردد می‌تواند، دنبال محمل افتد؟»

(همان، ۳۵۸).

استفهام در این بیت را می‌توان در معنی نفی و انکار دانست؛ یعنی تا اشک مجنون هست، گرد نمی‌تواند دنبال محمل افتد و این امر معقول نیست.

۸-۲۰. عدد مجهول ولی اندک

«ز یک قابله چند زاید سخن؟»

چه خرما گشاید ز یک نخل بُن؟»

(همان، ۳۴۴).

این استفهام را نیز می‌توان در معانی نفی یا انکار دانست؛ بدین معنی که از یک قابله این مقدار سخن نمی‌زاید و این امر معقول نیست و این مقدار خرما از یک نخل بن به عمل نمی‌آید.

۹-۲۰. عدم اعتنا و بی‌اهمیت بودن

«گر لاغر به جسم، چه شد؟ فربهم به روح

پیراهنم، ز تن تهی اما ز جان پُر است»

(همان، ۳۳۲).

استفهام در این بیت در معنی نفی است؛ چرا که جمله "چه شد" در واقع به معنی "باکی نیست" می‌باشد و شاعر با استعمال آن قصد دارد بگوید اگر جسم من لاغر است باکی نیست؛ چرا که روحی فربه دارم.

۱۰-۲۰. عدم امکان فعلی

«چگونه با کف او لاف می‌تواند زد؟»

ز موج، هر نفس، انگشت بر لب دریاست»

(همان: ۳۴۱)

این مثال نیز از باب استفهام به معنی نفی است، به این معنی که شاعر با به کار بردن جمله پرسشی قصد دارد بگوید که به علت بخشندگی زیاد ممدوح، نمی‌توان با کف او لاف زد.

۱۱-۲۰. کار بیهوده

«چه عرض گوهر خوش آب و رنگ خویش دهم؟»

که مرده خون، به رگ رغبتت خریدارم»

(همان: ۳۳۱)

استفهام در این بیت در معنی نفی و یا انکار است؛ یعنی عرض نمی‌دهم و این کار معقول نیست.

۱۲-۲۰. نفی ابد

«کی به جام و شیشه می‌آرند هرگز سر فرود؟»

شوربختانی که دریا را نمک‌چش کرده‌اند»

(همان، ۳۵۹).

این مثال را می‌توان ذیل عنوان استفهام به معنی نفی و انکار قرار داد؛ یعنی این شوربختان سر فرود نمی‌آورند و این کار معقول هم نیست.

۲۱. نهی و بازداشتن از کار.مانند:

«جانا کجا خواهی شدن؟ کی باز خواهی آمدن؟»

بی روی تو یکدم زدن هرگز مرا نبود بقا»

(همان، ۳۵۳).

استفهام اول به معنی نهی است؛ یعنی: مرو.

۱-۲۱. احساس شرم به سبب عدم وسیله

«نه آه بر لب و نه گریه در نظر دارم

چسان نگاه، به رخسار صبحگاه کنم؟»

(همان، ۳۴۰).

این مثال را می‌توان ذیل عنوان نهی آورد؛ چرا که شاعر معتقد است به علت اینکه آه نمی‌کشد و گریه نمی‌کند نباید به رخسار صبح نگاه کند. هم چنین می‌توان معنی انکار را نیز برای آن در نظر گرفت، به این معنی که شاعر معتقد است با وجودی که آه بر لب و اشک در چشم ندارد، معقول نیست که به رخسار صبح نگاه کند.

۲-۲۱. ارشاد

«بر در ارباب بی‌مروت دنیا

چند نشینی که خواجه کی به درآید»

(تجلیل، ۱۳۷۰: ۳۰).

این عنوان را می‌توان استفهام به معنی نهی و هم‌چنین استبعاد دانست؛ چرا که مراد از استفهام این

است که بر در ارباب دنیا منشین، زیرا بعید است که خواجه به درآید.

۳-۲۱. استغاثه و طلب دادرسی

«فریاد سعدی در جهان، افکندی ای آرام جان چَندش به فریاد آوری؟ باری به فریادش برس» (رضانژاد، ۱۳۶۷: ۳۴۶).

این استفهام نیز در معنی نهی است به این معنی که سعدی را به فریاد میاور، هرچند این نهی خود در معنی خواهش است.

۴-۲۱. اعتراض

«گاهی اعتراض خود را به عمل شخصی و یا وقوع مسئله‌ای با جمله پرسشی بیان می‌کنیم. مانند جمله‌های زیر: چکار داری می‌کنی؟ کجا داری می‌ری؟» (رضایی، ۱۳۸۲: ۷۱). این عنوان را در مثال اول می‌توان نهی به شمار آورد به این معنی که "این کار را مکن." (نهی) و یا برای توییح مخاطب بر انجام کار دانست، و در مثال دوم نیز می‌توان آن را نهی به شمار آورد به این معنی که "مرو." و یا تنبیه و توجه دادن، به این معنی که "راهی که داری می‌روی اشتباه است." هرچند که در هر دو مورد می‌توان معنی اعتراض را نیز به طور ضمنی در نظر داشت.

۵-۲۱. به معنی تا چه مقدار و اندازه

«نیشته چنین بود و بود آنچه بود

سخن بر سخن چند خواهی فزود؟»

(رضانژاد، ۱۳۶۷: ۳۴۳).

استفهام در این بیت به منظور نهی مخاطب از زیاده‌گویی به کار رفته است؛ یعنی این قدر سخن مگو. هم‌چنین می‌توان معنی تکثیر را نیز برای این مثال در نظر گرفت، به این معنی که شاعر با پرسش خود قصد دارد به مخاطب بفهماند که او بسیار سخن می‌گوید.

۶-۲۱. عدم میل باطنی

«چگونه پیش رخ نازک تو آه کنم؟

دل نمی‌دهد این صفحه را سیاه کنم»

(همان، ۳۴۰).

استفهام در این مثال به معنی نهی است؛ یعنی نباید پیش رخ نازک تو آه بکشم، در واقع شاعر با این استفهام، خود را از انجام کار نهی می‌کند.

اشکال مشترک بسیاری از معانی فرعی یادشده

بلاغت‌پژوهان گاه به سبب وجود یک واژه خاص در یک جمله پرسشی، معنای خاصی را که آن واژه به جمله تزریق می‌کند، به عنوان معنی فرعی استفهام در نظر گرفته‌اند که این معانی نیز قابل نقد است:

۱- اظهار شادمانی:

«چه خوش بود که به دل طرح نوبهار کشی؟

پیاله بر رخ آن آت‌شین عذار کشی»

(همان، ۳۳۱).

واژه "چه" در این بیت به معنی استفهام نیست بلکه این جمله، اسلوب تعجب است و کلمه "چه" به معنی "چقدر" است و چقدر در این بیت یعنی "بی‌اندازه"، و مراد شاعر این است که اگر به دل، طرح نوبهار کشی بی‌اندازه خوش است. بنابراین نشانه پرسشی در پایان نیم‌بیت نخست هم بی‌جاست.

۲- بی‌نیازی:

«چه حاجت است به آغوش همچو موج مرا؟

چنین که محو در این بحر بی‌کنار شدم»

(همان، ۳۳۰).

استفهام در این بیت به معنی نفی است، یعنی: مرا به آغوش همچو موج نیازی نیست. در واقع شاعر نیاز داشتن به چنین آغوشی را نفی می‌کند و بی‌نیازی از کلمه «حاجت» - و نه از استفهام - دریافت می‌شود.

۳- پاسخ مبهم و اقناعی:

«خداوند بالا و پستی تویی

ندانم چه‌ای؟ هر چه هستی تویی»

(همانجا).

این بیت استفهامی ندارد چرا که شاعر می‌گوید: نمی‌دانم تو چه هستی. و این جمله خبری است؛ گویا که کسی از دیگری بپرسد: "این چیست؟" و مخاطب جواب دهد: "نمی‌دانم که آن چیست." و صرف استعمال واژه "چه" (چیست) دلیل بر کاربرد آن در معنی استفهام نیست و در واقع مخاطب از ماهیت و چیستی چیزی اظهار بی‌خبری می‌کند.

۴- قناعت به میسور:

«مرا که هست میسر سبکشی در دیر

چه لازم است که در دسر خمار کشم؟»

(همان، ۳۳۱).

این مثال استفهام در معنی نفی است؛ چه شاعر می‌گوید لازم نیست که در دسر خمار بکشم. و رضائزاد این معنی فرعی را تنها به سبب وجود واژه "میسر"، مطرح کرده است نه به سبب استفهام.

بحث و نتیجه‌گیری

بلاغت پژوهان زبان فارسی و عربی همواره در صدد یافتن و بر شمردن معانی غیر مستقیم گونه‌های انشای طلبی بوده‌اند. در این میان، برخی نویسندگان کتب بلاغی به منظور نوآوری، معانی غیر مستقیمی را برای گونه‌های طلبی بر شمرده‌اند که این معانی قابل نقد است؛ چرا که در اصل همان معانی غیر مستقیمی است که دیگر بلاغت پژوهان به آن اشاره داشته‌اند و تنها نام‌گذاری آن متفاوت است و با اندکی تأمل می‌توان این معانی جدید را زیر مجموعه دیگر معانی

دانست و به این ترتیب دایره معانی غیر مستقیم گونه‌های طلبی را محدودتر کرد.

بسیاری از معانی غیر مستقیم استفهام با هم تداخل دارند یا می‌توان نمونه‌های مشترک برای آنها در نظر گرفت.

بلاغت پژوهان هر زبانی به گونه فرعی استفهام بیش از گونه‌های دیگر انشا (امر، نهی، ندا، تمنی) توجه دارند که علت این توجه به این گونه طلبی آن است که استفهام یکی از پر کاربردترین انواع طلب در هر زبانی است و علاوه بر معنی اصلی خود، در معانی فرعی بسیاری به کار برده می‌شود.

بلاغت پژوهان زبان فارسی، گاه به صرف وجود یک واژه خاص در یک جمله استفهامی، معنای خاص آن واژه را به عنوان یک معنی فرعی برای گونه طلبی استفهام به شمار آورده‌اند و همان طور که ملاحظه شد این معانی قابل نقد هستند.

بلاغت پژوهان گاه با غفلت از معنی اصلی استفهام، به معانی غیر مستقیمی اشاره کرده‌اند که با اندکی تأمل می‌توان دریافت که این معانی در واقع همان معنی اصلی استفهام است؛ مثلاً معنی فرعی "استفهام از علت عدم انجام کاری" و یا "استفهام از علتی که بر گوینده مجهول است". که چنان که گفته شد، معنی اصلی استفهام "طلب درک شیء مجهول" است و علت انجام یا عدم انجام کاری نیز در واقع مجهولی است که سبب سؤال پرسیدن متکلم می‌شود. پس این موارد را نمی‌توان به عنوان معنی فرعی به شمار آورد.

هر یک از ادات استفهام برای پرسش از مورد خاصی وضع شده‌اند؛ مثلاً واژه "کی" برای پرسش از زمان و واژه "کجا" برای پرسش از مکان و ...، اما گاه

بلاغت‌پژوهان به تبع تغییر ادات استفهام، استفهام را در جملاتی که این ادات در آن به کار رفته است، در معنی فرعی به شمار آورده‌اند؛ مانند معنی فرعی "استفهام از زمان و غایت"، حال آنکه این عنوان را نمی‌توان معنی فرعی به شمار آورد؛ چرا که این معنی به سبب ادات استفهام خاص آن است.

منابع

قرآن کریم، ترجمه مهدی فولادوند.
تجلیل، جلیل (۱۳۷۰). معانی و بیان. چ ۵. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
رجائی، محمدخلیل (۱۳۵۹). معالم البلاغه در علم معانی و بیان و بدیع. چ ۳. شیراز: انتشارات دانشگاه شیراز.
رضانژاد، غلامحسین (۱۳۶۷). اصول علم بلاغت در زبان فارسی. تهران: الزهراء.
رضایی، والی (۱۳۸۲). «کاربردشناسی جمله‌های پرسشی در زبان فارسی». مجله زبان‌شناسی. ش ۲. ۷۸-۵۹.

سکاکی، ابویعقوب یوسف بن ابی‌بکر (۱۹۳۷). مفتاح العلوم. مصر: مطبعه مصطفی البابی الحلبي واولاده.

سیوطی. جلال‌الدین عبدالرحمن بن ابی‌بکر (۱۳۶۷). الإیتقان فی علوم القرآن. تحقیق: محمد ابوالفضل ابراهیم. بی‌جا: الرضی - بیدار. چ ۲. ج ۳.

شمیسا، سیروس (۱۳۷۳). معانی. چ ۲. تهران: میترا. عرفه، عبدالعزیز عبدالمعطی (۱۴۰۵). من بلاغه النظم العربی. چ ۲. ج ۲. بیروت: عالم‌الکتاب.

علوی‌مقدم، محمد؛ رضا اشرف‌زاده (۱۳۷۶). معانی و بیان. تهران: سمت.

قطبی، طاهر عبدالرحمن (۲۰۰۸). الاستفهام بین النحو والبلاغه. قاهره: مرکز الحضاره العربیه.

هاشمی، احمد (۱۳۸۴). جواهر البلاغه. ترجمه: محمود خورسندی و حمید مسجدسرایبی. قم: انتشارات حقوق اسلامی.